

◀ پرداختن به مسأله‌های ایران، و نه خود ایران، در ادبیات و هنر امروز، آگاهانه است یا ناآگاهانه؟

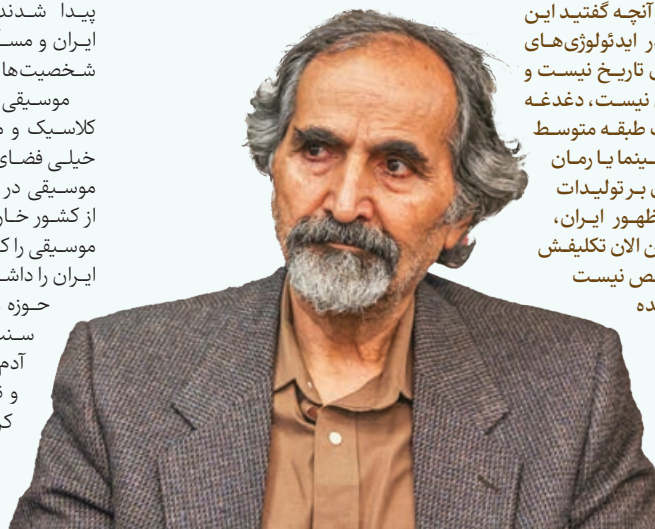
نویسنده، آگاهانه، اما پنهان عمل می‌کند. چرا آشکار نیست و چرا در حوزه سیاست نمی‌رود؟ زیرا در دوره مدرن وجه غالب نظام سیاسی در ایران ایدئولوژیک بوده است. یعنی از وقتی که رضا خان سردار سپه به قدرت می‌رسد تا وقتی که سقوط می‌کند، موضوع ایدئولوژی‌ها مطرح است، نه اندیشه‌ها و تفکر عمیق و نظریه پردازی. در ایدئولوژی‌ها مفهوم ایران وجود ندارد، کما اینکه در دهه‌های اول قرن گذشته شمسی، در سوسیالیسم و مارکسیسم ایرانی مسأله ایران وجود ندارد. حزب توده را ببینید. توده‌ای‌ها اصلاً مسأله شان ایران نبود. ایران برای آنان جامعه و فضایی است که با آن ارتباط پیدا می‌کنند و متأثر از نظام سیاسی شوروی‌ها، قرار است سوسیالیستی شود. برای همین همه تمرکز حزب توده بر این است که سوسیالیسم و کمونیسم روسی را توضیح دهد. غرب‌گراها و غرب ستیزهای ما هم مسأله ایران را توضیح نمی‌دهند. ببینید آل احمد کجا ایران را توضیح می‌دهد؟ تقریباً هیچ‌جا. به همین دلیل است که اصلاً در این مرحله مسأله ایران بطور رسمی صورت بندی نمی‌شود. اما در عین حال به صورت پنهان و از سوی شاعران، نویسندگان، رمان نویسان، اقتصاددانان و حتی اصحاب سینمای ایران دیده و مطرح می‌شود. سینمای کلاه شاپویی اوایل دهه ۴۰ شمسی را بررسی کنید. ببینید دارد چه چیزی را توصیف می‌کند و چه می‌گوید؟ آن سینما دارد یک نیروی اجتماعی را صورت بندی می‌کند یا در دیگر فیلم‌ها زندگی روستایی و نسبتش با زندگی شهری را تعریف می‌کند.

◀ صورت بندی من از آنچه گفتید این است که: از آنجا که در ایدئولوژی‌های چپ و راست جایی برای تاریخ نیست و در نتیجه کاری برای ایران نیست، دغدغه و مسأله ایران در تولیدات طبقه متوسط نوظهور جامعه ایران در سینما یا رمان بازتاب می‌یابد. اما مروری بر تولیدات هنری طبقه متوسط نوظهور ایران، نشان می‌دهد که تا همین الان تکلیفش با خودش و با ایران مشخص نیست و نوعی سردرگمی در آن دیده می‌شود.

ایرانی که در ادبیات یا هنر دیده می‌شود، ایران اجتماعی است که در سطح جامعه و به صورت تاریخی خود را معرفی

می‌کند. چنین ایرانی در صورتی می‌تواند ظهور نیروهای اجتماعی را پیگیری کند که مورخان، جامعه شناسان، سیاستمداران و فیلسوفان به کمک رمان نویسان یا هنرمندان بیابند. اما روشنفکران پا به میدان نگذاشتند. برای همین است که رمان به تنهایی رشد می‌کند؛ همان‌طور که شعر به تنهایی رشد می‌کند. زیرا روشنفکران و اندیشمندان به میدان نیامدند تا ماده اولیه فکری و نظری لازم برای آنان را تولید کنند. برای همین رمان نویسان و مانند آنان به تاریخ و فلسفه متصل نمی‌شوند. به این دلیل که متفکران و روشنفکران ما سرگرم خودشان هستند. بخش از روشنفکران و اندیشمندان ما ایدئولوژیک زده‌اند و برخی دیگر هم آنقدر موضوعاتشان جدید و تازه است که صرفاً این موضوعات جدید، یعنی تولیدات فکری در غرب را ترجمه و مصرف می‌کنند و صرفاً آنها را به جامعه ارائه می‌دهند یا عرضه می‌کنند.

این اندیشمندان صرفاً در حوزه طرح نظریات و آرمان‌های جهان مدرن و غربی زیست می‌کنند و به جامعه ایرانی بر نمی‌گردند. به عبارت دیگر آنچه ما نیاز داریم این است که این اندیشمندان در حد واسط این علوم و معارف و آن چیزی که از آن با عنوان مسأله ایران صحبت می‌کنیم، یک صورت بندی به حوزه‌های مختلف جامعه ایران، اعم از مردم و طبقات و دیگران ارائه کنند. زیرا جامعه ما برای تداوم حرکت خود و رمان نویسان و هنرمندان برای ادامه کار خود به تفسیری از تاریخ و فرهنگ و به یک تاریخ اجتماعی و اندیشه‌ورزی فلسفی نیاز دارند. اما این دقیقاً کاری است که طبقه متوسط و متفکران ایرانی انجام ندادند.



ببینید! امروز وقتی می‌خواهیم درباره ایران صحبت کنیم، عموماً سراغ دوگانه ایران باستان با ایران معاصر می‌رویم. در حالی که اگر ما به تاریخ از جنبه‌های مختلف نگاه می‌کردیم، یعنی برای ابراز تاریخ در ادوار مختلف موزه می‌داشتیم و مانند آن، باید می‌توانستیم درباره تاریخ‌های دیگری هم حرف بزنیم، یعنی درباره تاریخ فرهنگ ایران حرف بزنیم، اما امروز این شرایط موجود نیست. اگر اینطور بود، می‌توانستیم جابه‌جایی عناصر فرهنگی و فربه شدن و ضعیف شدن یا فرار و فرودش در دوره‌های مختلف را توضیح می‌دادیم. در این صورت وقتی می‌خواستیم از ایران امروز و فردا حرف بزنیم، می‌دانستیم کجاییم. در غیر این صورت مدام باید برگردیم به اینکه زبان مهم است یا سرزمین.

می‌خواهیم به امروز برگردیم، امروزی که در فیلم‌هایی مانند جدایی نادر از سیمین یا فیلم قهرمان اصغر فرهادی می‌بینیم؛ جامعه دچار تشویش. در همین حال دیگر چهره‌های همانند سیدجواد طباطبایی نداریم که درباره ایران بگوید. هرچند سیدمحمد بهشتی درباره ایران می‌گوید، اما همچنان متن یا مفهوم ویژه و خاصی درباره ایران نداریم.

با شما مخالفم و اتفاقاً داریم. در دو دهه گذشته مجموعه‌ای از تلاش‌های متفرق درباره ایران داشته‌ایم. در این دو دهه ایدئولوژی، اعم از چپ و راست، سوسیالیسم و لیبرالیسم، کم‌رونق شد. برای همین افراد جامعه به جای ایدئولوژی سراغ مصرف فرهنگ رفتند و می‌خواهند فرهنگ مصرف کنند. بخشی از جامعه ما فرهنگ غربی را مصرف کرد، اما طیف قابل توجهی فرهنگ تاریخی پنهان در ادبیات را مصرف کرده‌اند. برای همین است که می‌بینید عده‌ای پیدا شدند و کالاهای متفرقه درباره ایران و مسأله ایران تولید کردند؛ درباره شخصیت‌ها یا موسیقی ایران.

موسیقی ایرانی هم به معنای موسیقی کلاسیک و مدرن و هم موسیقی نواحی خیلی فضای مهمی است. اما چون اهالی موسیقی در ایران امکان رشد نداشته‌اند از کشور خارج شدند. اما در هر حال این موسیقی را کسانی تولید کردند که دغدغه ایران را داشتند. بازگرداندن شب یلدا به حوزه مصرف ایرانی یا بازگشت به سنت قصه‌گویی که بسیاری از آدم‌ها قصه ایران را می‌گویند و نوشتن درباره ایران را شروع کرده‌اند هم باید در نظر گرفته شود، یعنی نوشتن درباره ایران و تاریخی که دچار چالش‌های متعددی بوده